

گفت‌وگو با خسرو احمدی بعد از مدت‌ها سکوت

تلخ و شیرین روزهای
آقای دولنگمهسا جلوه
خبرنگار

بعضی از آدم‌ها پراز تصویر و خاطره هستند، مثل خسرو احمدی که برای ما یادآور خاطره‌های خوب کودکی مان است. همان سال‌هایی که به انتظار می‌نشستیم تا سرود «النگ و دولنگ بازی می‌کنند» خیلی قشنگ پخش شود و برای مدتی در این جعبه جادو به چاق و لاغری‌های وطنی مان خیره شویم. با گذشت بیش از ۲۰ سال از پخش النگ و دولنگ خسرو احمدی می‌گوید هنوز هم او را در خیابان با نام دولنگ صدا می‌زنند. مدتی پیش به بهانه غیبت طولانی اواز دنیای تصویر و یک خاطره بازی با او گفت‌وگویی داشتیم.



انجام می‌دادم. نامش «کلاس آقای غور غور» بود و کارگردانش زنده یاد کامبیز صمیمی مفخم. پشت صحنه کار عروسک گردانی انجام می‌دادم و گاهی سربه سر بچه‌ها می‌گذاشتم و با آنها شوخی می‌کردم. یک‌دفعه کامبیز گفت «خسرو پاشو لباس بپوش برو». از همان جا گفتم آقا ببخشید معذرت می‌خوام. هنوز ضبط شروع نشده بود که دوباره گفت «خسرو پاشو لباس بپوش برو». من به همکار کنار دستی‌ام گفتم خیلی نامردی! فکر کردم او چیزی گفته. بار دیگر عذرخواهی کردم اما کامبیز مجدد تکرار کرد و خواست بیرون بروم. به او گفتم آقا من که عذرخواهی کردم. گفت «چی داری می‌گی بیا بیرون». آمدم بیرون و توضیح دادم اما او که تعجب کرده بود، گفت از خانه‌تان زنگ زدند و می‌گویند حال مادرت خوب نیست، برو خانه. با شتاب به خانه رفتم اما مادرم را به بیمارستان برده بودند و آنجا که رسیدم، پدرم را دیدم که در آستانه در بیمارستان ایستاده است. از او پرسیدم چه شده که گفت، تمام کرده است. برگشتم سرکار، کامبیز سوال کرد چطور شد، توضیح دادم. پرسید خب اینجا چه می‌کنی؟ گفتم آمدم سرکار دیگر، از همکاران شما شنیده‌ام فلانی که مادرش مرده بوده یا آن یکی که پدرش درگذشته بود، آمده بودند سرکار. من هم گفتم بیایم و تعهد کاری‌ام را انجام بدهم. قبول نکرد و مرا برگرداند و گفت برو بعد از مراسم خاکسپاری و بعد از هفتم مادرت بیا و من هم همین کار را کردم.

شیرین‌ترین خاطره شما؟

سرکار النگ و دولنگ بودیم با هزار ذوق و شوق. در آن هوای سرد زمستانی هر شب با موتور به استودیو می‌رفتم و با عیسی یوسفی پور منتظر شروع تصویربرداری قسمت خودمان می‌ماندیم. بالاخره بعد از چند روز نوبت ما رسید. شبی که قرار بود کار ضبط را شروع کنیم، سرمای شدیدی خوردم طوری که ایرج طهماسب خواست کار را ادامه ندهد اما گفتم حالم خوب است و کار کنیم. صحنه این طوری بود که باید یک پرس چلوکباب با نوشابه می‌خوردم، بعد موز، آجیل، شیرینی و چیزهای دیگر. در این فاصله طهماسب وارد می‌شد و با دیدن صحنه می‌گفت دولنگ این کار را نکن و چرا آشغال می‌ریزی. بعد هم النگ می‌آمد و آشغال‌ها را با جارو جمع می‌کرد. ضبط شروع شد و من چلوکباب را خوردم اما تا آمدم در نوشابه را باز کنم نمی‌دانم چطور شد که کارگردان کات داد. مجبور شدم دوباره تکرار کنیم، یک بار دیگر چلوکباب آوردند و من شروع به خوردن کردم اما این برداشت هم به علت دیر آمدن النگ خراب شد. دوباره تکرار کردیم و هر بار یک اتفاقی مانع اتمام این صحنه می‌شد. ۱۲ یا ۱۳ بار این صحنه تکرار شد و من هر بار با وجود سرما خوردگی با اشتیاق تمام همه اینها را می‌خوردم! سرانجام این سکانس تمام شد اما فردا متوجه شدیم دوباره باید تکرار کنیم. سال بعد در جریان ساخت سری دوم این مجموعه خبرنگاری از طهماسب سوال کرد خاطره‌ای از بخش اول النگ و دولنگ دارد که تعریف کند. او در پاسخ اشاره به همین صحنه کرد و گفت: «در تعجبم و شنیده بودم آدمی که سرما خورده کم‌اشتها می‌شود اما مانده‌ام خسرو احمدی چطور توانست آن همه چیز را بخورد!» این شیرین‌ترین خاطره من است.

کسی بدانند ورود من به بازیگری با تئاتر و نمایش بود و دیده شدنم در تلویزیون. نمایش «چوب به‌دست‌های ورزیل» نوشته زنده یاد غلامحسین ساعدی نمایشی بود که من با آن به صحنه تئاتر راه پیدا کردم.

من اصلاً آدم تئاتر هستم و مدت زیادی است که به این فضا روی آورده‌ام. با این‌که چه در سمت تهیه‌کنندگی و چه بازیگری تجربه‌های مختلفی داشتم اما تئاتر عشق اول و خانه اول و آخر من است. دوست دارم اگر پولی دارم در همین فضا خرج کنم و اگر بی پول باشم هم باز سراغ تئاتر می‌روم.

کدام یکی از فضا‌هایی را که تجربه کردید، مثل خانه‌تان می‌دانید؟

تلویزیون خانه من است. من با تلویزیون به مردم شناخته شدم و همیشه با اشتیاق برای رسانه کار می‌کنم. در سال‌های اخیر در سریال‌های تلویزیونی زیادی بازی کردم که شکر خدا جزو سریال‌های بسیار پرمخاطب صدا و سیما بوده است. در تلویزیون مخاطبان بیشتری وجود دارد. مثلاً سریال زیرخاکی چطور مورد توجه مخاطبان قرار گرفت. گاهی تلویزیون ریسک‌هایی می‌کند و می‌بینیم که با اقبال مخاطبان هم مواجه می‌شود. مثلاً سریال خوشنام یک سریال بسیار خوش ساخت با مضمون و محتوای اخلاقی بود که در زمان پخش با اقبال مواجه شد و جزو یکی از سریال‌های خوب مناسبتی ماه مبارک به حساب می‌آید. معتقدم تلویزیون آنجایی که ریسک می‌کند و کار را به افراد کار بلد می‌سپرد، قطعاً ضرر نمی‌کند و می‌تواند مخاطبان را هم با خود همراه کند.

همان‌طور که زندگی خاطرات تلخ و شیرین دارد، بازیگری که بخشی از زندگی شماست هم باید این فضا را داشته باشد. کمی از این فراز و فرودها بگویید.

بله همین‌طور است. تلخ‌ترین خاطره‌ام مربوط به دوره‌ای است که برای شبکه دو یک کار عروسکی

و دولنگ می‌گذرد، بارها بخش‌هایی از آن را در اینستاگرام می‌بینم که کامنت‌های زیادی دارند و بچه‌های دهه ۶۰ و ۷۰ خاطرات خودشان را از آن تعریف می‌کنند. حتی بعضاً کودکان دهه ۹۰ هم می‌بینم این برنامه را دیده‌اند.

مدتی پیش هم تولدتان بود، بیایید سفری کنیم به قبل‌تر، اصلاً خسرو احمدی چطور بازیگر شد؟

پنج ساله که بودم دو بلیت نمایش تئاتر به پدرم دادند و باهم به تماشای آن رفتیم و همین باعث شد به این هنر علاقه‌مند شوم. خب من هیچ‌وقت کلاس بازیگری نرفتم و تحصیلات آکادمیک بازیگری هم نداشتم. از ۱۰ سالگی تئاتر را با نقش سیاه شروع کردم. اولین باری که روی صحنه رفتم در نقش سیاه بود. یک جوش و خروش طبیعی در من شکل گرفت و علاقه‌ای که تا به امروز من را رها نمی‌کند و من به دنبال آن علاقه رفتم البته پشتکار و تلاش زیادی هم به خرج دادم.

شما مدتی هم در رادیو مشغول به کار بودید؟

بله مدتی که در شمال کشور و شهرستان قائمشهر زندگی می‌کردم به پیشنهاد دوستی به رادیو مازندران دعوت شدم و به مدت یک‌سال مجری رادیو با زبان مازنی و فارسی بودم. تجربه خوب و به‌یاد ماندنی بود.

من سال ۶۰ به تهران آمدم و همزمان با کار کردن در کارگاه ریخته‌گری و شرکت بیمه تمرین‌های تئاتر را آغاز کردم دوران سختی بود خب اینها همه از صبر ما می‌آید برای رسیدن به موفقیت صبر داشتیم پله پله بالا می‌رفتیم نسل ما صبرش زیاد است اما نسل جوان این‌طور نیست. دوست دارد به سرعت به نتیجه برسد.

در این سال‌ها بیشتر در تئاتر حضور داشتید، این خود خواسته بوده؟

همه من را با النگ و دولنگ شناختند و شاید کمتر

شما مدتی است که خیلی کم پیدا شده‌اید، چرا این قدر کم مصاحبه می‌کنید؟

چند سال پیش در جایی مصاحبه‌ای کردم که تمام سخنانم جور دیگری منعکس شد و هیچ‌وقت هم نفهمیدم چرا از آن زمان به خودم قول دادم مصاحبه نکنم. دوستان خوب خبرنگار را خیلی دوست دارم اما خیلی تمایلی به گفت‌وگو ندارم و بیشتر سکوت را دوست دارم خیلی اهل بوق و کرنا نیستم. کار من معرف من است در این سال‌ها سعی کردم بی‌حاشیه به کار ادامه دهم.

نمی‌شود اسم شما بیاید و یاد النگ و دولنگ نیتیم، این شخصیت چطور این همه سال با شما گره خورده است؟

دولنگ شخصیت شیطان و پرانرژی داستان بود، اصولاً شخصیت‌های شیطان در یاد مردم بیشتر می‌مانند. یادم است وقتی که این سریال پخش شد و من به خانه آمدم، مادر در ایوان ایستاده بود و بلند شد برایم دست زد و گفت: «خسرو بالاخره پردیدی. تمام شیطنت بچگی‌ات را در این سریال دیدم». آن موقع من همیشه می‌گفتم «بالاخره کی می‌شود که من به اصطلاح معروف شوم و بپریم» و مادرم با این حرفش من را بسیار دلگرم کرد. هنوز بعد از گذشت این همه سال مردم چون این سریال در یادشان ماندگار شده از من درباره‌اش سوال می‌پرسند.

امروز چطور؟ نسل امروز با دیروز حتماً فرق‌هایی دارد، ارتباط بین تلویزیون با بچه‌ها و عکس آن را چطور می‌بینید؟

به نظر من در آن زمان‌ها، ما محدودتر بودیم و دو کانال تلویزیونی بیشتر نبود؛ حالا آن قدر دنیا وسیع شده که با زدن هر دکمه‌ای می‌توان به آن سر دنیا برویم و برگردیم. به همین دلیل شاید ارتباط کودکان امروزی با تلویزیون کمرنگ‌تر شده باشد. یک سری اتفاقات دیگری هم رخ داده است، مثلاً در دوران ما به نسل‌ک در حال پرورش بود توجه بیشتری می‌شد. همچنین بر تربیت کسانی که وارد حرفه ما می‌شدند بسیار تأکید داشتیم. الان هم نمی‌گویم این توجه از بین رفته اما احساس می‌کنم کمرنگ‌تر شده است.

با این‌که سال‌هاست از برنامه کودک النگ

